

پروفسور راینارت، پروفسور اشتولتس و دکتر توماس از دانشگاه زوریخ^۱

مکان: سوئیس، شهر زوریخ / تاریخ: ۱۳۷۴/۹/۲

موضوع: مسائل عرفانی، تشابه فکری شخصیت‌های شرقی و غربی، شهود، اشراق، زیبایی

○ راینارت: زبان فارسی از نظر من بسیار شیرین و عالی است، اگرچه خوب نمی‌توانم صحبت کنم. من در زمینه ادبیات فارسی، اشعار جنید عراقی را مورد مطالعه قرار داده‌ام.

● جعفری: از دیدار شما خیلی خوشوقتم. اما درباره جنید عراقی و اشعارش می‌توان گفت: سهم او در مقابل عرفای دیگر که برای ابراز مقاصد خود از شعر استفاده کرده‌اند، بسیار ناچیز است و آن‌چه به صورت شعر از وی نقل شده، چند قطعه بسیار اندک و محدود است.

چند رساله از جنید بغدادی تحت عنوان: *مجمع الرسائل* در لندن چاپ شده است که دارای محتویاتی عالی می‌باشد.

جنید در سال ۲۹۷ یا ۲۹۸ (ق. ه) در بغداد درگذشته است. شاعری به نام جنید معین‌الدین ابوالقاسم وجود داشته که علاوه بر دیوان غزلیات و قصاید فارسی، کتابی به نام *شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار*، در مزارات شیراز تألیف نموده است. این کتاب در سال ۷۹۱ تألیف و در سال ۱۳۲۸ با تصحیح و تحشیه مرحوم محمد قزوینی چاپ شده است.

به نظر می‌رسد، بزرگ‌ترین شخصیت‌های حکمی و عرفانی که به وسیله شعر مقاصد خود را مطرح نموده‌اند، سه نفر در درجه بسیار بالایی قرار دارند. آن‌ها عبارتند از: *عطار*، *سنایی* و *مولوی*. اینجانب با نظر به خصوصیات ممتازی که در مولوی مشاهده کردم، به تحقیق در اثر بسیار مهم و جهانی او یعنی *مثنوی* پرداختم.

مولوی نه تنها عرفان، بلکه مقداری قابل توجه از مبانی علوم و فلسفه‌ها را نیز در اشعار خود مطرح نموده است. در این هفتصد سال، بشریت بهره فراوانی از این مرد بزرگ، خصوصاً از مثنوی او برده است. بنده در ارتباط با اشعار مولوی از دیدگاه تطبیق مکتب مولوی با بقیه مکاتب شرقی و غربی در معارف عالی، پانزده جلد تفسیر و نقد و تحلیل نوشته‌ام، و عقیده دارم هنوز کار نهایی در این موضوع انجام نشده است. در میدان

۱- پروفسور راینارت رئیس مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه زوریخ، پروفسور اشتولتس رئیس مؤسسه الهیات، و دکتر توماس استاد مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه زوریخ.

معرفت، از لحاظ کیفیت و کمیت از جهت‌هایی، فردی مثل مولوی نداریم. اثر جاودانی او، مطمح‌نظر صاحب‌نظران شرق و غرب بوده است. تنها در شبه‌قاره هند، یک‌صد و بیست مجلد شرح و تفسیر دربارهٔ مثنوی نوشته‌اند. حتی افراد بی‌دین که از معنویت به دور هستند، هنگامی که دو بیت از اشعار مولوی برای آن‌ها خوانده می‌شود، سکوت و خضوع می‌کنند. میرزا فتحعلی آخوندزاده که ماتریالیست بود، به صراحت گفته است:

مولوی عالمی است بی‌بدیل و فاضلی است بی‌نظیر.

اما چرا مولوی این اندازه جاذبیت دارد؟ اینجانب بیست و پنج عامل در پاسخ به این سؤال پیدا کرده‌ام که اگر مناسب می‌بینید، مهم‌ترین آن‌ها را بگویم.

○ راینارت: بفرمایید.

● جعفری:

۱- مولوی با قرآن بسیار آشنا بود و به نظر بنده، قرآن را از حفظ داشته است؛ همان‌گونه که در بیست و پنج هزار بیت شعر، مولوی ۲۱۴۲ آیه را مورد استشهاد قرار داده است.^۱ او هنگامی که آیه‌ای را در مطلبی به کار می‌برد، با آن که ممکن است آن آیه را بارها دیده باشیم، اما معنایی که در کاربرد مولوی در خصوص آن آیه مشاهده می‌کنیم، برایمان تازگی دارد.

۲- تسلط و اطلاعات بسیار عمیق مولوی نسبت به احادیث و روایات. در مثنوی ۷۵۶ حدیث نقل شده است که بیش‌تر آن‌ها مورد اتفاق نظر شیعه و سنی می‌باشد.^۲

۳- مولوی با آن که ادعای فلسفه ندارد، با این حال مطالبش اغلب مبانی مکتب‌های فلسفی قدیم و جدید شرق و غرب را در بر دارد.

۴- مولوی مطالب بسیار سطح بالا و با عظمت را بسیار کوچک می‌بیند، همانند این که استادی یک مسئله را در مدارس ابتدایی طرح کند. به عنوان مثال، مطلب جزء و کل در مسئله هستی و هستی‌آفرین را که بسیار مهم است، مولوی بسیار ساده طرح می‌کند. او از داستان‌های بسیار ساده‌ای که میان مردم رایج است، عالی‌ترین حقایق را بیرون می‌کشد. در فارسی معروف است که قصاب درست‌کار، قسمت سینه و ران گوسفند را با هم می‌فروشد.

مولوی در تشبیه جریان تضاد در دستگاه و نظام هستی، این‌گونه می‌گوید:

حکمت این اضداد را بر هم بیست
ای قصاب این گرد ران باگردن است^۳

۵- حضور ذهن مولوی بسیار عجیب است. در عین حال، وقتی دربارهٔ یک مسئله کوچک و سطحی صحبت می‌نماید، به یک‌باره ذهنش یک مطلب مهم را نیز مطرح می‌کند. به عنوان نمونه، هنگامی که دربارهٔ گل حرف می‌زند، ناگهان با یک رابطهٔ مخفی، مطلبی بسیار مهم را دربارهٔ جهان‌شناسی استخراج می‌کند که خواننده باید متوجه این امر باشد.

۶- مولوی بسیار متواضع است. او در فعالیت‌های شگفت‌انگیز مغزی و روانی، کوچک‌ترین اشاره‌ای به خودش

۱- بنگرید به: علل و عوامل جذابیت سخنان مولوی، محمدتقی جعفری / ۲۴، چاپ سوم، پاییز ۱۳۸۷.

۲- مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۳- همان / ۲۵.

ندارد و در مجموعه اشعارش، ذکری از خودش ننموده، بلکه احساس می‌شود حقایقی را که ابراز می‌دارد، از عالم فوق طبیعت به مغزش سرازیر شده، و اندیشه بشری را سیراب می‌کند و سپس به راه خود می‌رود. مطالب بسیار فراوانی که در قرن‌های بعدی مطرح شده، مولوی مدت‌ها قبل به آن‌ها اشاره کرده است. به عنوان نمونه، عقده‌های روانی که در قرن بیستم توسط زیگموند فروید طرح و بحث شده، مولوی در قرن هفتم بیش از یک‌بار آن را مطرح کرده است.

۷- مولوی در اشعار خود، هشتاد و پنج بار تضاد را مطرح کرده است، از آن جمله:

در عدم، هست ای برادر چون بود؟
ضد اندر ضدّ خود مکنون بود^۱

اگر این بیت از مولوی به آلمانی برگردانده شود، همان عبارت هگل است!

○ اشتولتس: آیا شما در شیوه‌های فکری فروید، هگل و مولوی تشابه‌هایی ملاحظه می‌کنید؟ و آیا در زمینه‌هایی

میان اسلام و تفکر غرب تشابه‌هایی می‌بینید؟

● جعفری: آری، این‌گونه تشابهات که در واقعیات مثبت وجود دارد، در کتاب مثنوی، به طور فراوان مشاهده می‌شود. اگر محدودنگری‌ها و خودخواهی‌ها بگذارد، بشر، بشر است و شرق و غرب ندارد.

○ اشتولتس: آیا احتمال می‌دهید امروز هم انسان‌ها در همه جای جهان بتوانند به اشراق برسند؟ اگر چنین است، این امر چگونه تحلیل می‌شود؟

شهود و اشراق

● جعفری: قطعاً این‌گونه است. ریشه شهود و اشراق، در نهاد انسان‌ها وجود دارد، ولی متأسفانه زندگی ماشینی آن را خنثی کرده و به آن اجازه شکوفایی نمی‌دهد. تمدن و پیشرفت خوب است، ولی افراط در سودجویی و ناتوانی از مدیریت، حتی عقل را نیز می‌خشکاند.

انسان‌ها تغییر ذاتی پیدا نکرده‌اند، و در نهایت دانشگاه‌ها باید آمادۀ پرورش این استعداد باشند. امروز با این‌که جریان سیر و سلوک مشکل است، با این حال می‌توان در کشورهای جهان افرادی را مشاهده کرد که از سیر و سلوک برخوردارند.

باید به خاطر داشت که امثال جلال‌الدین محمد مولوی، افلاطون و ابن سینا بسیار کم‌نظیرند.

مظاهر تمدن امروزی، نظیر: مجسمه‌ها، تابلوهای نقاشی و حتی زیبایی‌های طبیعت، به جای آن‌که ما را برای تفکر به درون مان رهسپار نمایند، بیش‌تر به بیرون می‌کشند. دیگر در درون خود تفکر نمی‌کنیم و به شهود درونی نمی‌پردازیم، در صورتی که مولوی، افلاطون و امثال آنان اصرار دارند که ما از زیبایی‌های بیرونی به درون برگردیم، اما ما همواره در بیرون سیر می‌کنیم و محسوسات متغیر، ما را در میان خود غوطه‌ور می‌سازند.

یک حیوان، یک تابلوی نقاشی یا یک منظره طبیعی زیبا را درک و احساس نمی‌کند، و این فقط انسان است که زیبایی تابلو و منظره طبیعی را درک می‌کند. مولوی می‌گوید: باید برگردیم و ببینیم در درون انسان چه زیبایی‌هایی وجود دارد و درون انسان چه چیزی است که زیبایی را درک می‌کند. این مسئله، ابتدای راه شهود است.

○ اینبارت: نگاه به تصویر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چیزی را در درون انسان برمی‌انگیزد. آیا این، همان شهود است؟
● جعفری: آری، این‌گونه است. در داستان لیلی و مجنون آمده است: در اواخر عمر مجنون، لیلی به نزد او می‌رود، ولی مجنون به او توجه نمی‌کند و می‌گوید: زیبایی تو، حقیقتی در درون من و در واقع نمودی از جمال الهی بود که در روی تو افتاده بود و من آن را از درون خودم شهود می‌کردم.

در رخ لیلی نمودم خویش را سوختم مجنون خام‌اندیش را
کروچه، از علمای ایتالیا که در مورد زیبایی‌شناسی بسیار کار کرده است، در عباراتی از کتابش، زیبایی‌ها و شهود درون را بیرون می‌آورد و چنین بیان می‌کند:
مقصود از زیبایی‌ها، زیبایی‌های فیزیکی است.

او در ادامه می‌گوید:

کسانی زیبایی‌های فیزیکی را سایه‌ای از زیبایی اصل می‌دانند، اما ما چنین نظریه‌ای را از اخلاقیات می‌دانیم.

○ اشتولتس: این‌که تصویرنگاری در اسلام حرام شده، آیا به این مناسبت نیست که نباید به برداشت بصری اعتماد کرد، بلکه باید به ژرفای آن بنگریم؟

● جعفری: این تعبیر بسیار خوبی است، ولی علت کامل و تامّ تحریم تصویرنگاری نیست. این مطلب که فرمودید، شبیه چیزی است که فیلسوفان مطرح کرده‌اند. اگر مسئله تصویرنگاری ترویج یابد، کم‌کم این ذهنیت به وجود می‌آید که انسان همین تصویر است و بسنده کردن به این، شأن و عظمت انسان را کاهش می‌دهد و ما می‌دانیم که قدرت‌های درونی، عواطف انسانی و استعدادهای والای او قابل تصویربرداری نیست. البته عده‌ای از فقیهان، کشیدن تصاویر ناقص را بدون اشکال می‌دانند.

از جمله مطالب جالب مولوی این است که در حدود یک‌صد مورد مقوله موج را مطرح کرده است که برخی از آن‌ها، امروز به عنوان مطلبی جدید در علوم انسان‌شناسی مطرح می‌شود، مانند اندیشه:

چون ز دانش موج اندیشه بتاخت از سخن و آواز او صورت بساخت
از سخن صورت بزاد و باز مُرد موج خود را باز اندر بحر بُرد
صورت از بی‌صورتی آمد برون باز شد کائناتُ إِلَیْهِ زاجِعُونَ^۱

این چیزی است که در قرن‌های نوزده و بیست، توسط دانشمندان مطرح شده است. اینان معتقدند: اندیشه، نوعی موج مادی است که از ماده ناشی می‌شود. مولوی می‌گوید: آری، من هم می‌دانم که اندیشه یک نوع موج خاکی است، اما موجی دیگر وجود دارد و آن، موج روحانی است که بسیار قوی‌تر بوده، عامل عمده تکامل انسان است:

موج خاکی فهم و وهم و فکر ماست موج آبی صحو^۲ و سُکر است و فناست^۳

در آثار شاعران ایران، این مطلب بسیار گفته شده است:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

هاتف اصفهانی

۲. صحو = هشیاری.

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول.

۳- مثنوی معنوی، دفتر اول.

مولوی این مطلب را نمی‌گوید، بلکه مسئله‌ای دیگر را مطرح می‌کند که به احتمال زیاد همان شکافتن ذرات اتم و انفجار هسته‌ای است:

مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ فَتَنَاهَا صد هزاران خرمن اندر خَفَنه‌ای^۱
أَفْتَابِي فِي ذَرَّةٍ نَهَان ناگهان آن ذره بگشاید دهان
ذَرَّةٌ كَرْدَتْ أَفْلَاكَ وَزَمِين پیش آن خورشید چون جَسْت از کمین^۲

○ اشتولتس: شما استعاره‌های خوبی را انتخاب می‌کنید که باعث می‌شود به راحتی هر چیزی را که می‌خواهید، بگویید. شما در انتخاب استعاره‌ها توانا هستید. آیا حقایق مذهبی، جز به زبان استعاره قابل بیان نیستند؟

● جعفری:

چون که با کودک سر و کارم فتاد هم زبانِ کودکی باید گشاد^۳

همه کتاب‌های آسمانی، در مواردی چند برای تفهیم حقایق، از تشبیه و تمثیل و استعاره استفاده کرده‌اند، ولی به طور کلی یا در موارد خود بیان نموده‌اند که به عنوان وسیله از آن‌ها استفاده کرده‌اند، و یا گفته‌اند این‌ها تمثیل و تشبیه و استعاره است.

فارابی می‌گوید:

مفاهیم الفاظی که مطرح می‌کنیم، چیزهایی هستند که برای ما مانوس هستند، اما خدا برتر و بالاتر از آن‌هاست و ما ناگزیریم از این مفاهیم با یک تجرید استفاده کنیم.

افلاطون معتقد است:

گل زیباست، مجسمه زیباست، چشمه‌سار هم زیباست، ولی این‌ها نموده‌ها و جلوه‌گاه‌ها و وسایل دریافت زیبایی هستند. حقیقت مطلق زیبایی چیست که به همه چیزهای زیبا اطلاق می‌شود، حتی بر چیزهایی که با هم تضاد دارند؟ زیبایی چیست که کوه، دره، آبشار و مهتاب را شامل می‌شود، و آن یک حقیقت معقول است که «مُتَل» نامیده می‌شود!

○ اشتولتس: در برخورد با پدیدارها، ملاک‌ها و معیارهای متعددی وجود دارد. انسان جلوه‌های گوناگون را می‌بیند و با معیارهایی مثل معیارهای عقلانی، اخلاقی و تجربی، ارزیابی می‌کند و با هر یک از معیارها، جلوه‌ای خاص از حقیقت را درمی‌یابد. بنابراین، علی‌القاعده باید رابطه‌ای میان آن‌ها وجود داشته باشد تا یک مبنای مشترک را نشان دهد.

● جعفری: برخی از فیلسوفان، مُتَل (مثال)‌های افلاطونی را مشترک می‌دانند و بعضی دیگر معتقدند: این حقیقت یک امر الهی بوده، از حدود چیزهای درک کردنی بسیار به دور است. ما می‌گوییم: این، یکی از حقایق درونی انسان‌ها و یا در مرز طبیعت و فوق طبیعت است که انسان‌ها در آن قرار داشته و آن را درمی‌یابند. این از مصادیق آن چیزی است که خداوند در درون انسان‌ها قرار داده است و نهاد هر انسانی مطابق آیه: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۴ آن حقایق را دارا می‌باشد.

○ اشتولتس: شما می‌گویید: «این‌ها همه در درون انسان است، اما کشف درون و دسترسی به آن، خود به خود عملی نیست و انسان بدون حمایت و مساعدت خارجی نمی‌تواند این درون را کشف کند». این کمک خارجی کجاست؟

۲. همان، دفتر ششم.

۴. سوره بقره / آیه ۳۱.

۱. حننه = پیمانانه.

۳. همان، دفتر چهارم.

● **جعفری:** قطعاً چنین است؛ حرف انبیاء نیز همین است. نقش انبیاء این است که بشر را تربیت کنند تا استعداد‌های انسان را به فعلیت برسانند تا آن را به طور مستقیم از خدا دریابد. مساعدت خارجی، وحی و الهام و اشراق است. ما نمونه این اشراق و شهود را در اکتشافات و اختراعات علمی می‌بینیم. دانشمندی که چیزی را کشف می‌کند، به شهود رسیده است. در اکتشاف‌ها، ما با شهود روبه‌رو هستیم. روان‌شناسان معتقدند: قوانین علمی از مقدمات علمی برمی‌آیند، اما برای اثبات این قانون علمی، به شهود نیاز است. میان مقدمات اکتشاف تا خود اکتشاف، یک خلاء وجود دارد که این خلاء با شهود پر می‌شود.

○ **اشتولتس:** در غرب، این مطلب مطرح است که انسان با کند و کاو در درون و خود واقعی‌اش، خویشتن را درک می‌کند، ولی بر خلاف آن چه شما در بینش عرفانی مطرح می‌کنید، این تلاش شخصی را یک سیر فردی می‌دانند که قابل اعتماد و اعتبار نیست. اگر کسی قادر باشد در خود کند و کاو کند و به حقیقتی دست یابد، این خطرناک است. در غرب، خودشناسی را چیزی ضعیف و بی‌اعتبار می‌دانند، ولی در شرق و سنت اسلامی، این کار بسیار قوی انجام شده است.

● **جعفری:** در این مورد، ما چند مسئله داریم:

۱- ما معلومات و معارف و تجارب شخصی را با حقایق دیگر که اصالت‌شان اثبات شده است، ارزیابی می‌کنیم. اگر صحیح بود، آن را می‌پذیریم، در غیر این صورت آن‌ها را تخیلات و توهمات تلقی نموده و نمی‌پذیریم.

۲- ما دریافت مستقیم حقایق را که نیازی به مقدمات منطقی نداشته باشد، «شهود» می‌خوانیم، اما اشراق یک روش مکتبی است که حقایق هستی را بدون توسل به تعقل نظری دریافت می‌کند. روش اشراق امروزه در مغرب‌زمین عقب افتاده است، ولی دریافت‌های شهودی بسیار انجام می‌شود و ما به طور فراوان شاهد پیشرفت‌های علمی از مسیر «شهود» هستیم.

۳- آیا این که بشر می‌تواند کند و کاو صحیحی درباره خویشتن داشته باشد یا نه، به نظر می‌رسد بستگی به این دارد که قدرت تجرید مغزی و قدرت شخصیت انسانی که می‌خواهد در خویشتن کند و کاو کند، تا چه اندازه است؟

به‌طور کلی، انسان‌ها را در رابطه با دریافت خویشتن می‌توان به گروه‌هایی تقسیم نمود:

گروه اول - کسانی که نه تنها «خویشتن» یا «من» خود را نمی‌توانند مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهند، بلکه حتی نمی‌توانند از آگاهی به خویشتن (علم حضوری Conscience) برخوردار شوند. بدیهی است که این گروه، از نگرش تحقیقی در درون خود ناتوان می‌باشند.

گروه دوم - عده‌ای هستند که توانایی علم حضوری (آگاهی به خویشتن) را دارند، ولی نصیب آنان بیش از این نمی‌باشد که خویشتن را درک کنند و بدانند این خویشتن (من) از سنخ اجزاء جسمانی نیست.

گروه سوم - بالاتر از این دو گروه، اشخاصی هستند که خویشتن را با مقداری از مختصات آن، مانند: علم، تجسیم، اکتشاف، اندیشه و تعقل درمی‌یابند و می‌فهمند که خویشتن (من) با این که یک حقیقت واحد است، با این حال، از ده‌ها مختصات غیر جسمانی نیز برخوردار می‌باشد.

گروه چهارم - در عین حال، گروهی از درون‌شناسان را می‌بینیم که با توجه به تجرد فوق مادی «من» به بیش‌تر

مختصات آن آگاهی دارند. اینان در شناخت انسان، از گروه‌های مذکور پیش‌تر رفته و می‌توانند برای شناساندن انسان، حقایق و واقعیات فراوانی را در اختیار بشریت بگذارند.

همه دریافت‌های شهودی و علمی مشرق‌زمین اسلامی از امثال مولوی، عطار و ابن سینا - خصوصاً در نمط هشتم، نهم و دهم از کتاب *الاشارات والتنبیها* - و ویکتور هوگو، داستایوفسکی و شکسپیر از مغرب‌زمین مسیحی، به گروه چهارم مربوط است که در اثر آشنایی فراوان با درون و خودیابی‌های مهم، به بشریت عرضه شده است.

هیچ‌یک از دریافت‌های شهودی و علمی، از پدیده‌ها و واقعیات جهان فیزیکی به‌دست نیامده است، همان‌گونه که علوم و دریافت‌شده‌های روان‌شناسان بزرگ که برای اولین بار، واقعیات جهان درونی را در دیدگاه صاحب‌نظران علوم انسانی و محققان قرار می‌دهند، هیچ آزمایشگاه و مأخذی جز درون خود ندارند. نباید توهم کنیم که اینان از مسیر رفتارشناسی به واقعیات دست می‌یابند، زیرا اغلب نمودهای رفتاری، دارای علت واحد و منحصر نیستند، بلکه از گروه معلولات چند علتی می‌باشند، مانند رفتارهایی که نمایانگر «لذت» یا «آلم» می‌باشند.

بدیهی است که انواع عوامل لذت و آلم، متجاوز از صد نوع می‌باشد. وانگهی، هیچ ارتباط قابل فهمی میان حرکت خاص چشم و عامل درونی آن وجود ندارد. به عنوان مثال، اگر کسی حقایق درونی، نظیر: تعجب، شادی، اندوه، تصدیق، تکذیب، حسرت و غیر آن را در درون خود نیافته باشد، محال است بتواند از حرکات خاص چشم، درباره هر یک از آن‌ها هویت آن‌ها را بفهمد.

در تحلیل‌ها و سیر و سیاحت‌های عرفانی در درون، نباید از بررسی‌ها و فعالیت‌های منطقی رایج در علوم طبیعی و حتی روان‌شناسی استفاده نمود، زیرا نخستین شرط دریافت‌های عرفانی، «تخلّق به اخلاق الله» و «تأدّب به آداب الله» همراه با تزکیه نفس است که باعث ظهور انوار الهی در درون شده، قاره‌های کشف‌نشده‌ای را در اصول طبیعت و فراتر از طبیعت (ما فوق طبیعت) برای انسان ارائه می‌دهد.

این بود خلاصه‌ای در خصوص این‌که: در غرب، خودشناسی را چیزی ضعیف و بی‌اعتبار می‌دانند.